

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۳، ش ۲ (پیاپی ۳۰)، تابستان ۱۴۰۱

صص: ۹۹-۱۱۷

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

نماد «پرنده» در اشعار حمید مصدق

پروین غلامحسینی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور شهرکرد، شهرکرد، ایران

دکتر حمیدرضا قانونی (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار دانشگاه پیام نور، مرکز نجف آباد، نجف آباد، ایران

دکتر جهانگیر صفری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

چکیده

این مقاله به منظور بررسی نمادهای پرندگان در اشعار حمید مصدق، نوشته شده است. نگارنده پس از استخراج تمام کاربردهای پرندگان با استفاده از روش تحلیل محتوا به طبقه بندی، توصیف و بیان معانی نمادین آن پرداخته است. بر اساس یافته‌های این گفتار در اشعار قیصر امین پور، از ۹ پرنده (پرستو، کبوتر، جغد، خفاش، عقاب، ققنوس، کرکس، کلاغ، کبک سخن به میان آمده که گوشه‌ای از نمادپردازی مصدق را تشکیل داده است.

معانی و مفاهیم نمادین پرندگان با ویژگی‌های طبیعی آن‌ها مرتبط است. علاوه بر آن، آموزه‌های دینی، فرهنگی که در طول زمان در اطراف هر یک از آن‌ها شکل گرفته است، در مفاهیم ویژه‌ای که مصدق از آن‌ها ارایه می‌کند، تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد. در مجموع می‌توان گفت پاره‌ای از برداشت‌های مصدق از پرندگان کاملاً ابداعی و بی‌سابقه است و برخی دیگر در سنت‌های فرهنگی ریشه دارد. شکل‌گیری مفاهیم نمادین پرندگان در اشعار مصدق، ناشی از برداشت‌های شخصی و قریحه توانای اوست.

واژگان کلیدی: نماد، حمید مصدق، پرنده، شعر معاصر.

۱- مقدمه

در اشعار حمید مصدق، پرندگان از نقش‌های شگفت‌انگیز و گوناگونی برخوردار هستند. ویژگی‌های طبیعی پرندگان از قبیل بال و پر، آواز و زیبایی، پرواز، آشیانه، اسارت در قفس، دست‌مایه‌های تأویل و تفسیر و نماد پردازی پرندگان را در اختیار مصدق قرار داده و وی در بیان اندیشه‌های پیچیده و نمادین خود از پرندگان به صورت‌های گوناگون بهره گرفته است. نمادهایی که از پرواز پرندگان به دست می‌آیند، در ارتباط با آسمان و زمین هستند. در زبان یونانی، کلمه‌ی پرنده مترادف با علامت یا پیام آسمان بوده است. (ر.ک: شوالیه، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۹۶).

بر اساس آیات قرآن کریم، پرندگان زبانی خاص دارند. (نحل: ۱۶) حضرت سلیمان این زبان را می‌دانسته است. در قرآن کریم، کلمه‌ی پرنده غالباً با سرنوشت مترادف شمرده شده است. چنان‌چه در آیه (و کل انسان الزمانه طایر فی عنقه)، (و سرنوشت هر انسانی را به گردن خود او پیوسته ایم) (اسراء، ۱۳). این امر آشکارا بیان شده است. علاوه بر سرنوشت، طایر را به معنی بخت و اقبال که قریب الافق با مسأله‌ی فال نیک و بد است، نیز دانسته اند. (شریعتمداری، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۶) در سنت‌های اسلامی به تعدادی از فرشتگان نام پرنده سبز داده شده است. مولانا فرشتگان را. (غیبیان سبز پر آسمان) لقب داده است. (مولوی، ۹۷۰: ۴، ۱۳۷۶) جبرئیل طاووس الملائکه نامیده شده و از وی گاه با دو بال سبز و گاه با شش بال که هر کدام خود به صد بال دیگر منتهی می‌شود، یاد کرده‌اند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۱۶۰) در اسلام پرندگان به طور خاص نماد فرشتگان هستند. از منطق الطیر که در قرآن، به آن اشاره شده، زبان فرشتگان منظور است، و به معنی شناخت و آگاهی معنوی است. پرندگان مسافر، هم‌چون، پرندگان فریدالدین عطار و ابوعلی سینا، در جست‌جوی معنا هستند. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۱۹۷)

در ادیان توحیدی یهود، مسیحیت و اسلام و نیز آیین زرتشت، فرشتگان دارای بال هستند. حزقیال نبی فرشتگان را دارای چهار بال و اشعیای نبی دارای شش بال توصیف کرده‌اند. در شمایل‌نگاری مسیحی هم فرشتگان غالباً با بال. (دو یا چهار بال) تصویر شده‌اند. فلاسفه و متکلمان ادیان توحیدی همه متفقند که فرشتگان موجودات مجرد هستند. پس بال آن‌ها هر چه باشد، لزوماً نظیر بال مرغان دنیا نیست. (خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۴۳۴)

به باور صاحب فرهنگ نمادها ارواح شهدا به شکل پرنده‌ای سبز رنگ به بهشت پرواز می‌کنند. (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۲۰۰)

در عرفان اسلامی یکی از مهم‌ترین معانی نمادین پرنده، روح یا جان انسان است؛ بدین معنا که روح به صورت ذات‌بالداری تصور شده که به سوی عالم افلاک که موطن اصلی اوست، پرواز می‌کند. قایل شدن بال و پر برای روح یا نفس رمزی بسیار کهن است و نمونه‌های متعدد دارد؛ به عنوان مثال، افلاطون می‌گوید: بال و پر آن قسمت از تن است که از همه اعضای دیگری به خدا نزدیک‌تر است؛ چه طبیعت آن گرایندگی به سوی آسمان‌ها و بردن تن به آن‌جاست (افلاطون ۱۳۶۲: ۱۳۸) تناسب حالات و ویژگی‌های طبیعی پرندگان با انسان‌ها و سالکان راه حقیقت سبب شده است که

رساله الطیرهای متعددی در ادبیات فارسی و عربی به وجود بیاید. هم ذات پنداری انسان با پرنده را بهتر از هر جا در اسطوره ها و کاربرهای عرفانی سیمرغ در ادبیات فارسی می توان شاهد بود. نماد سیمرغ در عرفان پیوند دهنده ی اضداد است. سیمرغ را (انسان مرغ) دانسته اند. (ستاری، ۱۳۷۲: ۱۳۴) انسان بالدار و رمز (طیران آدمیت) اما گوهر انسانیت وی سرشته به حکمت دانایی (پزشکی) و داروشناسی است. این بدین معنی است که انسانی روشن دل و راز آشنا و دست گیر و چاره ساز و نجات بخش است. بی گمان چنین انسانی می تواند چون مرغ علوی پرواز کند. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۲۰۴).

شیخ اشراق در رساله ی «فی حاله الطفولیه»، جان یا روح را به مرغی تشبیه می کند: «شیخ را گفتم که رقص کردن بر چه آید؟ شیخ گفت: جان قصد بالا کند همچو مرغی که خواهد خود را از قفس بدر اندازد؛ قفس تن مانع آید؛ مرغ جان قوت کند و قفس تن را از جای بر انگیزاند.» (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۶۶)

احمد غزالی نیز جان را به مرغ تشبیه کرده است، «اگر مرغ جان آشنا باشد، چون آواز طبل ارجعی بشنود، پرواز گیرد..» (غزالی، ۱۳۵۸: ۳۹۳) و روزبهان هم به مرغ ناطقه ی روح اشاره می کند که به بانگ الست سرمست مشاهده ی بقاست. (ر. ک: روزبهان، ۱۳۴۹: ۷۴)

در تفسیر القرآن الکریم در تأویل آیة ی ۱۰ سوره ی سبا، پرنده رمز قوای روحانی است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ الرُّوحَ مِنَّا فَضْلًا. قُلْنَا يَا جِبَالُ اَلْاَعْضَاءِ اَوْ بِيٍّ مَعَهُ..و الطَّيْرَ الْقَوِی الرُّوحَانِیةَ بِالتَّسْبِیْحَاتِ الْقُدْسِیةِ..و النَّا لَه الْحَدِیدِ الطَّبِیْعِیةِ الْجِسْمَانِیةِ». (ابن عربی، ۱۹۷۸، ج ۲: ۳۰۳) پس پرندگان نماد روح، تعالی روح و قوای روحانی اند و الحان دل انگیزشان روح بخش و جان فراست. در این پژوهش ابتدا نماد پرندگان در بین ملل مختلف، سپس در شعر و ادب فارسی و در نهایت در اشعار حمید مصدق مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- پرندگان سعد:

۲-۱-۱- پرستو:

در واقع، چنانچه رمی بلو می نویسد پرستو، پیک بهار است. در عهد باستان، در چین، برای رفت و برگشت پرستو در اعتدال ربیعی و خریفی، تاریخ دقیقی مشخص شده بود. روز بازگشت پرستو «اعتدال ربیعی» مصادف با جشن های باروری بود. برای بامباراهای مالی، پرستو دستیار، یا مظهر- خدای فارو، ارباب آب ها و کلام است، و در تضاد با زمین، که در اصل پلید و ملوث بود، علامت متعالی خلوص و تزکیه است. پرستو اهمیت خود را مدیون به آن است که هرگز جایی بر روی زمین

مستقر نمی‌شود، و بنابراین، مبرا از پلیدی و کثافت است. (ر.ک: شوالیه و گریبان، ۱۸۹: ۱۳۸۸)
 در اسلام، پرستو، نماد چشم‌پوشی و واگذاری است و نماد مصاحبت نیکو است، برای ایرانیان،
 چه‌چهره‌ی پرستو، جدایی همسایگان و دوستان از یکدیگر است. چلچله به معنی تنهایی، هجرت
 و جدایی است، و بدون شک، این مفهوم از طبیعت مهاجر پرستو ناشی شده است. (همان: ۱۹۱)
 پرستو در اشعار حمید مصدق:

در اشعار حمید مصدق، در میان پرندگان، پرستو بعد از کبوتر و عقاب از بیش‌ترین بسامد برخوردار
 است. در مجموع اشعار او «پرستو» ۷ بار تکرار شده، و در برخی موارد در معنای نمادین به کار
 رفته است. به طور کلی در اشعار مصدق با ۲ معنی نمادین از پرستو روبرو هستیم:

«پرستو» نماد پاک‌ی و پاکیزگی:

این معنی نمادین از «پرستو» در قصیده‌ی «آبی، خاکستری، سیاه» از مجموعه اشعار دفتر
 «آبی، خاکستری، سیاه» دیده می‌شود:

- درمن اینک کوهی، / سربرافراشته از ایمان است / من به هنگام شکوفایی گل‌ها در دشت، / باز
 می‌گردم / و صدا می‌زنم / «ای! / باز کن پنجره را، / باز کن پنجره را / در بگشا! / که بهاران آمد!
 / که شکفته گل سرخ / «به گلستان آمد! / باز کن پنجره را! / که پرستو پر می‌شوید در چشمه‌ی
 نور، / «که قناری می‌خواند، / می‌خواند آواز سرور / «که: / - بهاران آمد / «که شکفته گل سرخ /
 «به گلستان آمد! (مصدق، ۱۳۸۹: ۸۱ - ۸۲)

هم‌چنین در شعر ۲۱ از مجموعه اشعار دفتر «از جدایی‌ها» به این نماد از «پرستو» اشاره شده
 است:

- تو ناز مثل قناری / تو پاک مثل پرستو / تو مثل بدبده خوبی / برای من تو همیشه، / - همیشه
 محبوبی. / تو مثل خورشیدی / که شرق شب زده را / - غرق نور خواهی کرد / تو مثل معجزه / - در
 وقت یأس و نومیدی / ظهور خواهی کرد / پناهسایه‌ی آسایشی / پناهم ده / شبی به خلوت امن و
 امید راهم ده. (همان: ۳۰۶ - ۳۰۷)

«پرستو» پیام آور فصل بهار که با صدا و نغمه اش، آمدن بهار را نوید می‌دهد:

این نماد از پرستو در شعر بهار غریب از سروده‌های دفتر سال‌های صبری دیده می‌شود. در این
 شعر، حمید مصدق به اوضاع اجتماعی - سیاسی عصر خود، استبداد، بیداد، خفقان، ظلم و ستم،
 یأس و نومیدی اشاره دارد و خود را چون آهوی دشت، سرگردان و سرگشته، چون صخره و سنگ،
 درمانده و چون ابر و نسیم، آواره می‌داند و از آمدن بهار خبر می‌دهد بهاری که از دل تاریکی
 می‌گذرد در حالی که پرستوهایی که پیام آور بهارند، در خواب فرو رفته‌اند:

- من به درماندگی صخره و سنگ / من به آوارگی ابر و نسیم / من به سرگشتگی آهوی دشت /
 من به تنهایی خود می‌مانم / من در این شب که بلند است به اندازه‌ی حسرت زدگی / گیسوان تو به
 یادم می‌آید / من در این شب که بلند است به اندازه‌ی حسرت زدگی / شعر چشمان تو را می‌خوانم
 / تو تماشا کن / که بهاری دیگر / پاورچین پاورچین / از دل تاریکی می‌گذرد / و تو در خوابی / و

پرستوها خوانند / و تو می‌اندیشی / به بهاری دیگر / و به یاری دیگر / نه بهاری / و نه یاری دیگر؛ /
 حیف، / اما من و تو / دور از هم می‌پوسیم. (همان: ۴۴۹ - ۴۴۶)
 حمید مصدق هم‌چنین در شعر ۲۳ از سروده‌های دفتر از جدایی‌ها با توجه به اوضاع خفقان‌آور
 روزگار عصر خود پرستو را در همین معنا به کار برده است:
 - بیا بیا برویم / که نیست جای من و تو / که جای شیون نیز / نه سوز سرما این جا، / - که خشمی
 آتش وار / به شاخه سر زده هر جوانه، / می‌سوزد / نه پر گشوده پرنده در اوج در پرواز، / که
 شعله‌های غضب جوجه‌ی پرستو را / درون بیضه به هر آشیانه می‌سوزد / تمام مرتجعان غول‌گول
 دنیايند / همیشه سدبلندی به راه فردايند / بیا بیا برویم / که در هراس از این قوم کینه توز من
 / بیا بیا برویم / کجاست نغمه‌ی عشق و نسیم آزادی / در این کویر نینم نشان آبادی / نشانه‌ی
 شادی / دلم گرفت از این شیوه‌های شادی / بیا، بیا برویم / خوشا که رستن و رفتن - به سوی
 آزادی. (ر.ک: همان: ۳۲۹ - ۳۳۱)

۲-۱-۲- «عقاب»:

شاه پرندگان و مظهر، جانشین و یا قاصد یکی از بزرگان خدایان اهورایی: خورشید، یا آتش
 آسمانی، و تن‌ها کسی که جرأت دارد مستقیم به خورشید بنگرد، بی که چشمانش بسوزد. نمادی
 چنان نیرومند و بارز، که مطلقاً حالت حکایت یا خیال، تاریخ یا اسطوره را ندارد، بلکه در تمامی
 تمدن‌ها، جایی نیست که عقاب عرضه شود، و بزرگترین خدایان و بزرگ‌ترین قهرمانان را هم‌راهی
 نکند. عقاب مختصه‌ی زئوس است و علامت مسیح و هم‌چنین نشانه‌ی شاهنشاهی سزار و ناپلئون.
 در استپ‌های آمریکا و سیبری، در ژاپن و چین، و هم‌چنین در آفریقا، به پیشوایان مذهبی و
 فال‌گیران، و به همان نسبت به شاهان و سرداران جنگ، صفات عقاب را منتسب می‌کنند تا آن‌ها
 را در قدرت‌ش شریک کنند. عقاب نماد پدر نخستین، نماد جمعی پدر و نماد تمام اشکال پدرانه
 است. از آن‌جا که جهانی بودن یک تصویر، بر غنا و پیچیدگی نمادهای آن تصویر می‌افزاید، از این
 رو ما کوشش کردیم نمادهای عقاب را از طریق نمونه‌هایی که در منابع مختلف دیده‌ایم، بررسی
 کنیم. (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۲۸۶)
 شاه پرندگان:

عقاب تاج نمادهایی است که بر تارک کسانی قرار می‌گیرد که مقام معنوی والایی دارند، از جمله
 فرشتگان. هیئت عقاب نشانه‌ی سلطنت است، گرایش به سمت اوج، پرواز سریع، چستی و جلدی،
 تیرهویشی و تیزیابی، هوش‌مندی برای یافتن غذای مقوی، قدرت و وسعت دید، نگاهی مستقیم
 و بدون انحراف برای دیدن شعاع‌هایی که سخاوت خورشید، خدای گونه بر آن می‌افزاید. عقاب
 مستقیم در خورشید می‌نگرد، و نماد رسوخ مستقیم در نور است. (همان)
 «عقاب» در ادب فارسی:

نام‌های فارسی پرندگان شکاری در متون مختلف و نیز در فرهنگ‌ها، به دلیل همانندی‌های بسیار،

با یکدیگر در آمیخته شده و نوعی خلط معنی صورت گرفته، چنان که بازشناختن آن‌ها از یکدیگر دشوار می‌نماید. پرنده‌ی مورد بحث «عقاب» نیز از این مشتبه سازی در امان نمانده است. نام فارسی عقاب «آله» است، اما در متون اوستایی دو واژه‌ی Saena و Vareghah با عقاب پیوند یافته است. (ر.ک: عبداللهی، ۱۳۸۱: ۷۲۵)

«عقاب» در اشعار حمید مصدق:

در اشعار حمید مصدق «عقاب» و «کبوتر» نسبت به پرندگان دیگر دارای بیش‌ترین بسامد هستند در اشعار او «عقاب» ۷ بار تکرار شده و در اکثر موارد در معنای نمادین به کار رفته است و نماد پرنده‌ای تیزهوش و تیزیاب است با قدرت و وسعت دید بالا که به سمت اوج گرایش دارد، این نماد از عقاب در شعر «۲» از مجموعه اشعار دفتر درفش کاویان دیده می‌شود. شاعر چشمان کاوه را چون چشمان عقاب تیز می‌داند و به چستی و جلدی عقاب نیز اشاره کرده است.

-نگاه کاوه آن‌گاه چون عقابی بیکران دور را پیمود / دل و جان‌ش در آن دم با اهورا بود / به سوی آسمان دستان فرا آورد / -یاران هم چنین کردند - / نیایش با خدای عهد و پیمان میترا آورد. (مصدق، ۱۳۸۹: ۴۲)

در این شعر، مصدق حمله‌ی کاوه برای مبارزه با بیدادگر را چون عقابی که به سوی صید خود پرواز کند، می‌داند و کاوه را چون عقاب تیزهوش، تیز یاب، هوشمند و با قدرت می‌داند:

-پس آن‌که کاوه رویش را / به سوی کوره‌ی آهنگری گرداند / زمین با زانوانش آشنا شد / کاوه با خود / نیایش را دگر باره چنین برخواند / سپس برخاست / به نیزه پیش بند چرمی اش افراشت / نگاه او فروغ و فر فرمان داشت / کنون یاران به پا خیزید! / و بر پیمان بسته ارج بگذارید / «عقاب آسا و بی پروا / به سوی خصم روی آرید! / به سوی فتح و پیروزی / به سوی روز بهروزی. (همان: ۴۴ - ۴۵)

هم‌چنین در شعر «خاطره کودکی» از سروده‌های دفتر «شیر سرخ» به بلند پروازی و اوج گرفتن عقاب اشاره شده است:

-ناز خاتون می‌گفت: / «دیده را بر بندیم / تا مبدا که در آن خواب بیاید / اما / ناگهان چشم گشودیم، / دریغ / کودکی را دیدیم / که به همراه صفا همچو عقاب / پرکشان رفت بر این اوج فلک / آسمان زیر پرخویش کشاند / و بجز خاطره‌ای مبهم از آن / هیچ نماند.. (همان: ۷۱۰ - ۷۱۱)

۲-۱-۳- کبوتر:

کبوتر، در افواه به عنوان یک ساده لوح معروف است، اما با نگاهی شاعرانه آن را نماد عشق دانسته‌اند. نرمی حرکات کبوتر باعث هر یک از این دو تعبیر، در مورد این پرنده شده است. نمادگرایی عشق را با وضوح بیش‌تر می‌توان در جفت کبوترها دید، و زبان حال پرندگان دیگری چون اردک، ماهیخوار و ققنوس است، این عشق تا بدان جا است که کبوتر نر هم بر تخم‌ها می‌نشیند.

در چین باستان، بر طبق گردش فصول، تناوبی بین بین و یانگ بود، و بدین ترتیب باز به

کبوتر، و کبوتر به باز تبدیل می‌شد، از این رو کبوتر نماد بهار بود و ظاهر شدن آن با اعتدال ربیعی در ارتباط بود.

در سراسر نمادگرایی یهودی-مسیحی، کبوتر که در عهد جدید مظهر روح القدس است، نماد خلوص، سادگی و حتا هنگامی که شاخه‌ی زیتون را به کشتی نوح می‌آورد، نماد صلح، هماهنگی، امید و خوشبختی باز یافته است. در تمام تصاویر حیوانات بالدار که در حال و هوای مشابه ارائه شده است، کبوتر هم تصویر غریزه‌ای متعالی، و بخصوص تصویر عشق است.

در باور یونان باستان، که به طرز متفاوتی بر مفهوم خلوص ارزش‌گذاری می‌کند، نماد کبوتر نه تن‌ها در تضاد با عشق جسمانی نیست، بلکه مرتبط با آن است. در واقع کبوتر، پرنده‌ی آفرودیت‌ه نشانه‌ی عمل عاشقانه‌ای است که عاشق نسبت به معشوق خود به جا می‌آورد. بدیهی است که تمام این نمادگرایی منتج از زیبایی و شکوه این پرنده است، بخصوص کبوتر سفید بدون لکه و آهنگ خوش بغبغوبیش. در این‌جا است که در زبان عوام و هم‌چنین در زبان خواص، از زبان جاهلی تا غزل غزل‌های سلیمان، واژه‌ی کبوتر، استعاره‌ای جهانی برای زن است. به هر تقدیر کبوتر پرنده‌ای است بی‌نهایت اجتماعی، که همواره بر ارزش‌های مثبت نمادگرایی اش تأکید شده است. (ر.ک: شوالیه و گرابران، ۱۳۸۸: ۵۲۵-۵۲۷)

«کبوتر» در ادب فارسی:

در فرهنگ‌ها درباره کبوتر به معنی پرنده‌ی معروف، توضیح ویژه‌ای داده نشده است. فرهنگ نام‌های پرندگان واژه‌ی کوتر، کفتر، کووتک و کبوتر را در زیر عنوان کبوتر ثبت کرده است. فرهنگ معین نیز کفتر و کبتر را به معنی کبوتر دانسته است. و صورت پهلوی این کلمه را kapotar از ریشه‌ی کبود «آبی» دانسته است. (فرهنگ نام‌های پرندگان: ۱۱۵)

در لغت‌نامه دهخدا، درباره‌ی کبوتر با نام‌های «کفتر، کبتر، حمام، حمامه، نامه بر، کوتر، ورقاء، سعدانه، صلصله نامیده شده است و نیز با انواع مختلف «صحرائی، معلقی، زرهی، چاهی شناخته شده است» (دهخدا: ذیل مدخل کبوتر)

«کبوتر» در اشعار حمید مصدق:

همانطور که پیشتر ذکر شد در میان پرندگان بکار رفته در اشعار حمید مصدق «کبوتر» و «عقاب» از بیش‌ترین بسامد برخوردارند. در اشعار او کبوتر ۷ بار تکرار شده و در مفاهیم نمادین متعددی به کار رفته است. در اشعار او با ۳ معنی نمادین از «کبوتر» روبرو هستیم:

«کبوتر» نماد عشق و محبت:

در شعر «۱۵» از مجموعه اشعار دفتر «از جدایی‌ها» این معنی نمادین از «کبوتر» دیده می‌شود: -اگر تو باز نگردی / قناریان قفس، قاریان غم‌گین را / که آب خواهد داد / که دانه خواهد داد /؟ اگر تو باز نگردی / کبوتران محبت، کبوتران جوان را / شهابِ ثاقبِ دستانِ مرگ خواهد زد / شکوفه‌های درختانِ باغ حیران را / تگرگ خواهد زد. (مصدق، ۱۳۸۹: ۳۰۲-۳۰۳)

«کبوتر» نماد پرنده‌ای مظلوم که در چنگال پرندگان و حیوانات قوی و ظالم گرفتار است:

این معنای نمادین از «کبوتر» در شعر «۳۷» از سروده‌های دفتر از جدایی‌ها یافت می‌شود. مصدق این شعر را برای همسر خود لاله سروده است:

چو آفتاب درخشان چو خوش درخشیدی / طلوع پاکِ تو در شب قرین اعجاز است / تو
مهربانی خود را نثار من گردان / غلط اگر نکنم آفتاب فیاض است. / ز ترک‌تاز حوادث دمی تغافل
کرد / کبوتر دلم از آن به چنگ شهباز است. (همان: ۳۷۲ - ۳۷۳)

هم‌چنین در شعر «امید وفا» از سروده‌های دفتر سال‌های صبوری این نماد از «کبوتر» را می‌دید:
- من آن کبوتر، بشکسته بال در دامم / که بهر صید من این چرخ دانه‌ای نفکند / مرا به همت آن
مرغ آسمان رشک است / که رخت خویش به هیچ آشیانه‌ای نفکند. (همان: ۴۶۱)

«کبوتر» نماد پرنده‌ای چست و چابک:

این معنای نمادین از «کبوتر» در شعر «جوان جنگجوی ایل» از سروده‌های دفتر سال‌های
صبوری دیده می‌شود:

تو همچون اسب خود چالاک و نیرومند / کبوتر وار و چابک می‌پری / آری / به هنگام فرود خویش
/ عقاب خشمگین را یاد می‌آری. (همان: ۴۹۲)

۲-۱-۴-کبک:

هر چند چین هم مانند اروپا به ناگواری و ناخوش آیندی فریاد کبک اشاره دارد، اما گاه آن را بانگ
عشق می‌خواند. در شمایل نگاری هند، کبک کنایه از چشمان زیبا است. راه رفتن چون کبک با
راه رفتن زنی مغرور و رعنا مقایسه می‌شود. در شعر سنت قبائلیه، کبک نماد شکوه و زیبایی زنانه
است. خوردن گوشت کبک، به نوشیدن معجون عشق تشبیه شده است. سنت مسیحی کبک را
نماد وسوسه و خسران می‌داند، و آن را تجسد شیطان به شمار می‌آورد. در اساطیر یونان، کبک
پرنده‌ی خبیثی معرفی شده است. (ر. ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۴: ۵۲۴-۵۲۵)

«کبک» در اشعار حمید مصدق:

در اشعار حمید مصدق «کبک» بسامد بسیار کمی دارد. در مجموع اشعار او، «کبک» تن‌ها ۱ بار
به کار رفته است. در شعر او «کبک» در معنایی دیده می‌شود که در اشعار فریدون مشیری وجود
دارد. به عبارتی دیگر در شعر مصدق به قهقهه و خنده‌های کبک اشاره شده است. این معنی در
شعر «گرد و گردو» از مجموعه اشعار دفتر سال‌های صبوری یافت می‌شود:
- کبک بس قهقهه سرداد که / سرو، / تیرکِ تارم افلاکی نیست / کبر یک سوی نه، / این نُه گنبد
/ پی ایجاد تن خاکی نیست. (مصدق، ۱۳۸۹: ۴۸۹)

۲-۱-۵-«قنوس»:

قنوس از جمله موجودات اسطوره‌ای است که نامش برای موجودات عجیب و غریب به کار
می‌رود به طور کلی پرندگان وابسته به آتش و پرتوهای خورشید را قنوس می‌نامند زیرا بنا به

اعتقادات کهن تولد این پرنده خود به خود و از میان خاکستر صورت می‌گیرد. (ر. ک: امینی لاری و محمودی، ۱۳۸۸: ۵۱)

در بیش‌تر فرهنگ‌های ادیان و ملل مانند مصر، یونان، ملت یهود، روم، چین، آمریکای شمالی و .. ققنوس نماد تولد دوباره، امید، خلوص، پاکدامنی، ازدواج، ایمان، ثبات، جاودانگی «ابد و ازل»، فناپذیری، تابستان، خورشید، و نور است. این پرنده تصویری از آتش اثیری است که در باور گروهی، دنیا با آن آغاز شده است و با آن پایان می‌پذیرد. در دوره‌ی امپراتوری روم، ققنوس نماد پرستش امپراتور به عنوان خدا بود. (ر. ک: هال، ۱۳۸۰: ۷۶ و کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸)

«در اساطیر مردم یونان، ققنوس پرنده‌ای است که در عربستان زندگی می‌کند او هر روز صبح تا غروب در آن شستشو می‌کند و آوازی زیبا می‌خواند، آنقدر زیبا که خدای خورشید گردونه اش را متوقف می‌کند تا به این آواز گوش فرا دهد». (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸)

در افسانه‌های ملت یهود، نام ققنوس «ملیخام» است. طبق سنت، هنگامی که حوا میوه‌ی ممنوع را خورد، به فناپذیری و خلوص سایر موجودات بهشتی حسادت کرد و تمام حیوانات بجز ققنوس را که در برابر خواسته حوا مقاومت کردند وادار به خوردن میوه‌ی ممنوع نمود. خداوند به سبب خودداری ققنوس در برابر اغوای حوا، به او پاداش داد و وی را در مکانی قرار داد تا بتواند به مدت هزار سال در صلح و آرامش زندگی کند. (ر. ک: امینی لاری و محمودی، ۱۳۸۸، ۵۱)

چینیان معتقدند زبان ققنوس ادا کننده اخلاص و آوایش سراینده‌ی ترانه است و گوشش از موسیقی لذت می‌برد. (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸ و کریستی، ۱۳۷۳: ۶۸)

قدیمی‌ترین منبع از متون فارسی که اطلاع دقیقی از این پرنده‌ی افسانه‌ای در آن دیده می‌شود و می‌تواند مستند سخنان عطار درباره‌ی ققنوس باشد، سخنان ابوالبرکات بغدادی، فیلسوف اول قرن ششم است در کتاب معروف وی، المعترف چنین آمده:

«گویند ققنوس نر و ماده‌ای ندارد، همواره یک تن از این نوع وجود دارد که نری - مادگی در آن دانسته نیست و راه زاد و ولد آن این است که همان یک تن چون به پیری رسد و روزگارش به پایان آید، بر چکاد کوه‌های سر به فلک کشیده رود و بر خویشتن خویش نوحه سر کند با اصواتی شگفت آور و محزون که از سوراخ‌های منقار وی بیرون می‌آید درست به مانند سوراخ‌هایی که در «نی» وجود دارد و در هر سوراخ از سوراخ‌های منقار وی برآمدگی‌ای است که با برداشتن آن برآمدگی آن را می‌گشاید و باز آن را به همان گونه فرو می‌بندد، به هر شکل که بخواهد درست همانند کاری که مرد نی زن با انگشتان خود می‌کند و مردمان از برای شنیدن آن آوازهای شگفت آور و محزون کمین می‌کنند». (ابوالبرکات، ۱۳۵۸: ۲۶۶ - ۲۶۷)

از قول سقراط نیز نقل شده است که چون ققنوس مرگ خویش در یابد، الحان خویش به طرب و سرور زیاد گرداند که سوی مخدوم خویش «خداوند» می‌رود .. و بدین گونه وی آواز ققنوس را نشان شادی از رسیدن وصال معبود می‌داند (ر. ک مایر، ۱۳۷۸: ۲۸۰)

« ققنوس » در اشعار حمید مصدق :

در مجموع اشعار حمید مصدق، « ققنوس » بسامد بسیار کمی دارد و در اشعار او « ققنوس » به تنهایی ۱ بار استفاده شده و در معنی نمادین به کار رفته است و نماد ثبات، جاودانگی «ابدو ازل» و فناپذیری است. این نماد از ققنوس در شعر «تا بارگاه قدس خرد، بارگاه توس» از مجموعه اشعار دفتر «شیرسرخ» دیده می‌شود. شاعر، فردوسی را چون ققنوسی جاودان می‌داند:

- خاوران / از مرز خاوران / با عزم پای بوس / تا بارگاه روشن فردوسی / آن زنده ساز باد دلیران / آن پاسدار کشور ایران / آن زیسته همواره چو ققنوس / می‌روم / تا توس می‌روم ... (مصدق، ۱۳۸۹: ۶۹۶)

۲-۱-۶- «شاهین»

پرنده‌ای باشد شکاری و زنده از جنس سیاه چشم (برهان قاطع)، پرنده‌ای است که بدان شکار کنند. (شرفنامه منیری) یکی از مرغان شکاری بسیار جسور و با شهامت است و بعلت جسارتی که دارد، گاه به عقاب حمله می‌کند. این پرنده هوشیار و چابک در همه جا دیده می‌شود. به ویژه در سرزمین‌های بیشه زار و کوهستانی ایران هم نشیمنگاه این مرغ بوده و هست. این مرغ دو بار به نام «سن» در اوستا یاد گردیده است و اوستاشناسان اروپایی آن را به معنی عقاب برگردانده‌اند. از این که سن همان شاهین است مورد شک نیست و صفت شاهین از واژه‌ی شاه در آمده و این پرنده به مناسبت شکوه و توانایی و تقدس خود شاه مرغان خونده شده است. (فرهنگ ایران باستان، ص ۲۹۶ به بعد)

در کلیه فرهنگ‌ها عقاب در فارسی «آله» نامیده می‌شود. در بسیاری از لهجه‌های کنونی ایران نیز چنین آمده است و در لهجه‌ای بهیأت شائین بجای مانده. در وجه تسمیه این پرنده به شاهین گویند چون در سیری و گرسنگی نهایت اعتدال را نگاه می‌دارد و به شاهین ترازو در اعتدال تشبیه شده است. (ر. ک : دهخدا : ذیل مدخل شاهین)

پرنده‌ای باشد شکاری و زنده از جنس سیاه چشم (برهان قاطع)، پرنده‌ای است که بدان شکار کنند. (شرفنامه منیری). یکی از مرغان شکاری بسیار جسور و با شهامت است و بعلت جسارتی که دارد گاه به عقاب حمله می‌کند. این پرنده هوشیار و چابک در همه جا دیده می‌شود به ویژه در سرزمین‌های بیشه زار و کوهستانی ایران هم نشیمنگاه این مرغ بوده و هست. این مرغ دو بار به نام «سن» در اوستا یاد گردیده است و اوستاشناسان اروپایی آن را به معنی عقاب برگردانده اند از اینکه سن همان شاهین است مورد شک نیست و صفت شاهین از واژه‌ی شاه در آمده و این پرنده به مناسبت شکوه و توانایی و تقدس خود شاه مرغان خونده شده است. (فرهنگ ایران باستان، ص ۲۹۶ به بعد)

در کلیه فرهنگ‌ها عقاب در فارسی «آله» نامیده می‌شود. و در بسیاری از لهجه‌های کنونی ایران نیز چنین آمده است و در لهجه‌ای بهیأت شائین بجای مانده. در وجه تسمیه این پرنده به

شاهین گویند چون در سیری و گرسنگی نهایت اعتدال را نگاه می‌دارد و به شاهین ترازو در اعتدال تشبیه شده است. (ر. ک، دهخدا: ذیل مدخل شاهین)

«شاهین» در اشعار حمید مصدق:

در اشعار حمید مصدق «شاهین» از پرندگان کم بسامد است و در مجموع اشعار او «شاهین» ۲ بار به کار رفته است و نماد سیطره و قدرت، جلال و شکوه است. در شعر «غروری است در من» از سروده‌های دفتر «سال-های صبوری» به شکوه و جلال «شاهین» اشاره شده است.

«غروری ست در من / پدیدار / که از شوکتش چشم شاهین به وحشت در افتد / که هر شیر شرزه / به هر بیشه از شوکت خشم من / مضطر افتد. (مصدق، ۱۳۸۹: ۵۴)

هم‌چنین در شعر «نیمای غزل» از سروده‌های دفتر «شیرسرخ» به شهامت، جرأت و جسارت شاهین اشاره شده است:

این حرفِ آخرین است / این جا سخن ز سیمین، / از صعوه نیست، / نیست، / شاهین است / وقتی / بردوش خود ردای شهامت / بر قلب خویش ناوک تهمت را / هموار می‌کند / تن‌ها به جز سپاس و ستایش سرودنم / کاری نمی‌کنم / افسوس می‌خورم که چرا / هرگز در این دقایق بحرانی / اسطوره‌ی شهامت و رادی را / یاری نمی‌کنم. (همان: ۷۲۰ - ۷۲۱)

۲-۲- پرندگان نحس و شوم:

۲-۲-۱- جغد:

از آنجا که جغدها نور روز را نمی‌بینند، نماد اندوه، ظلمت، انزوا، و خلوتی مالیخولیایی هستند. اساطیر یونان، آتروپوس معتر را، که یکی از پارکها بود و نخ سرنوشت را قطع می‌کرد، جغد دانسته است. در مصر جغد نشانگر سرما، شب و مرگ بود. در چین باستان جغد نقش مهمی برعهده داشته: حیوانی وحشتناک که مادرش را از هم می‌دریده، جغد یکی از قدیمی‌ترین نمادهای چین است، و به دوره‌ی اساطیری باز می‌گردد. به عقیده‌ی برخی از مؤلفان، جغد با اژدها- مشعل، علامت سلسله‌ی دوم، مخلوط شده است. جغد علامت صاعقه است، و روی پرچم سلطنتی نقش شده است. در ضمن، می‌توان جغد را چون پیک مرگ به حساب آورد، و بنابراین علامت نحوست: وقتی جغد می‌خواند، سرخپوست می‌میرد. جغد شاخدار تحت تأثیر مسیحیت، در دیدگاهی منفی بررسی شده، و نمادگرایی جغد بدون شاخ مساعد و سازگار، و احتمالاً قدیم‌تر و پیشا مسیحی است. جغد از مختصات پیش‌گویان شمرده می‌شد، جغد نماد دید باطنی است، اما از طریق علاماتی که پیش‌گو تفسیر می‌کند، جغد، پرنده‌ی آتنا، نماد عکس‌العملی است که بر ظلمت‌ها مسلط می‌شود. (ر. ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۴۳۵)

در میان آژتک‌ها، جغد بدون شاخ و عنکبوت حیوان‌های نمادین خدای دوزخ هستند. در چندین لوح چوبی به دست آمده، جغد بدون شاخ به عنوان نگهبان خانه‌ی ظلمانی معرفی می‌شود.

جغد بدون شاخ در ارتباط با نیروهای اهریمنی، و در ضمن مظهر خدای شب، باران و طوفان است. این نمادگرایی در عین حال هم با مرگ و نیروهای ناخودآگاه ماه زمین در ارتباط است و هم با آبها، گیاهان، و رشد به طور کلی. امروزه، هنوز هم برای بسیاری از اقوام سرخپوست آمریکایی، جغد خدای مرگ و نگهبان گورستان‌ها است. اما حیرت آور آن است که شعاع مفهوم این نماد، به عنوان نماد ظلمت و نحوست که این چنین جهان شمول است، در افسانه‌های لاتینی به صورت نماد زنان زیبا درآمده است و از آن‌جا به صورت علامت فال نیک در هر کاری گرفته شده است. (ر.ک: همان: ۴۳۸-۴۳۶)

جغد در ادب فارسی:

در فرهنگ‌های مختلف، بوم و بوف «=کوف» و جغد به یک معنی آمده و نام پرنده‌ای است که فرهنگ معین آن را این چنین معرفی می‌کند:

پرنده‌ای از رده‌ی شکاریان شبانه که با داشتن یک زوج کاکل در بالای گوش‌ها متمایز است و شب‌ها از لانه‌اش برای شکار خارج می‌شود و حشرات مضر و جانوران کوچک مزارع و باغ‌ها را شکار می‌کند، بوم، بوف و کوف. (ر.ک: فرهنگ معین: ذیل مدخل جغد)

جغد در ادبیات عرفانی:

جغد در ادبیات عرفانی، دارای بار معنایی نمادین منفی شمرده شده است. همان‌گونه که استاد زرین کوب اشاره کرده اند: «جغد نمادی از عالم ماده و تعلقات حسی است.» (زرین کوب، ۱۳۵۱: ۱۹۱)

در عرفان، جغد، نمادی از انسان‌های دنیاپرست و منکرات نبوت پیامبران و مخالفان انسان کامل شمرده شده است که به شدت به ویرانه‌ی دنیا چسبیده‌اند و از ظلمت اندوه و نادانی خود، راهی به سوی نور و دانایی نمی‌یابند.

مولانا می‌گوید:

-ولوله افتاد در جفدان که ها باز آمد تا بگیرد جای ما
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۱۳۹)

جغد همیشه در مثنوی در مقابل باز قرار دارد. از این رو، این دو پرنده نسبت به هم، هم پوشی دارند و معنای یکی، معنای دیگری را نیز روشن می‌کند. در جایی دیگر، دشمنی جفدان و بازان را نمادی از دشمنی انسان‌های ناآگاه با انسان‌های کامل و پیامبران شمرده و گفته است:

کور مرغانیم و بس ناساختیم
کان سلیمان را دمی نشناختیم
هم‌چو جفدان دشمن بازان شدیم
لاجرم وامانده ویران شدیم
(همان: ۳۷۵۵)

در عرفان، جغد در معانی نمادین زیر به کار رفته است:

دنیاپرستان، منکرات نبوت و حاسدان انسان کامل، روح تعلق یافته به دنیای خاک، انسان‌های اسیر لذت‌های زودگذر، انسان‌های پست که برای حفظ قدرت خود حاضرند دنیایی را

به جنگ و آشوب بکشند، انسان‌های عادی که قدرت دارند با همت خود، ماهیت وجودی ارزششان را تبدیل کنند و ارزشمند شوند، معانی عادی. (ر.ک: صرفی، ۱۳۸۶: ۶۸-۶۹)
«جغد» در اشعار حمید مصدق:

در اشعار حمید مصدق، «جغد» از پرندگان کم بسامد است. در مجموع اشعار او جغد ۳ بار تکرار شده و در همه موارد در معنای نمادین به کار رفته است و نماد پرنده‌ای شوم، انزوا طلب و گوشه گیر است و آواز او از وقوع مصیبتی حکایت می‌کند. به طور کلی در اشعار مصدق جغد دارای بار معنایی منفی است و شاعر به شیون و زاری و ناله‌ی جغد اشاره کرده است. این نماد از جغد در شعر «۱۲» از سروده‌های دفتر «در رهگذر باد» دیده می‌شود. در این شعر مصدق از روزگار خود و تزویر و نفاق حاکم بر آن سخن می‌گوید و معتقد است که وقت آن رسیده که نفاق و دورویی که چون جغد شومی هستند به عدم و فراموشی سپرده شوند:

- اکنون، / لبخند خنجری ست / آغشته، / - زهرناک، / و اشک، / - اشک، دانه‌ی تزویر زندگی ست / آیا، / هنگام نیست که دیگر، / دل‌الهی وقیح، / هیزم کش نفاق / - این پیر زال رانده‌ی وامانده، / در دادگاه عشق / به قصدِ اعتراف نشیند؟ / یا / این جغدِ شوم سوی عدم بال و پر زند، / در عمقِ اعتکاف نشیند. (مصدق، ۱۳۸۹: ۱۴۹)

هم‌چنین در شعر «۱۴» از مجموعه اشعار دفتر «از جدایی‌ها» به آواز شوم جغدها که حوادث بد و مصیبت را به دنبال دارد، اشاره شده است. در این شعر، مصدق از نبود امید، صبر و طاقت، آزادی و نبود همدم شکایت می‌کند و به نظر او تن‌ها چیزی که در آن عصر دیده می‌شود فغان جغد شوم و سکوت انسان‌ها در برابر ظلمت است:

- شبی، ادامه‌ی آن بی طلوع خورشیدی / نه صبر بود مرا در دل و نه طاقت بود / کدام پنجره؟ / می‌دیدم و نمی‌دیدم / چرا، / که وحشتم از دیدن صداقت بود / سکوت، سُرَب گدازنده بود / - جان فرسود / میان وحشت من یک پرنده پرنگشود / اگر نه بال کبوتر، / فغان جغدای کاش! / سراسر شب من قصه‌ی مصیبت بود / صدای سرزنش ذهن در سکوت گذشت / سکوت / سکوت / سکوت / مگر صدای من از قعر چاه می‌آمد؟ / مگر صدای من از ذهن من عبور نکرد؟ (همان: ۲۹۸ - ۲۹۹)
هم‌چنین در شعر «لبخند دره» از سروده‌های دفتر سال‌های صبوری شاعر از شیون و ناله‌ی جغد و سکوت و خاموشی حاکم بر جامعه سخن می‌گوید:

- و سکوتی سرد و صامت / در فضا گسترده سنگین بال / ناگهان پژواکِ «وای» مرد در دره طنین افکند / جغد زد شیون / چرخ زد کرکس / دره زد لبخند. (همان: ۳۹۸)

۲-۲-۲- کلاغ:

در مطالعات تطبیقی در مراسم و باورهای اقوام گوناگون نتیجه گرفته شده است که در نمادگرایی کلاغ جنبه‌ی کاملاً منفی وجود نداشته، و این جنبه فقط در دوران اخیر و به تقریب عمدتاً در اروپا بوده است. در واقع در تعبیر روان‌شناختی کلاغ در رؤیا، آن را به عنوان علامت نحوست، و در

ارتباط با ترس از نکبت و بدبختی به شمار آورده‌اند. کلاغ پرنده‌ی سیاه رمانتیکها، بر بالای میدان جنگ پرواز می‌کند و از گوشت اجساد سربازان می‌خورد. در کلاغ با پیام آور مرگ مقایسه می‌شود. به مثل در چین و ژاپن کلاغ نماد حق شناسی از والدین است، زیرا کلاغ پدر و مادر خود را اطعام می‌کند. سلسله هان کلاغ را علامت برقراری نظم اجتماعی می‌دانستند. در ژاپن کلاغ را نشانه‌ی عشق خانوادگی می‌دانن. (ر.ک: شوالیه و گریبان، ۱۳۸۸: ۵۸۱)

هم‌چنان در ژاپن، کلاغ پیک الهی است، و برای چینیان پرنده‌ی سعد و بشیر فتوحات و علامت فضایلشان است. آنان کلاغ را سرخ، به رنگ خورشید نقش می‌کردند. در بسیاری از افسانه‌های سلتی، کلاغ حضور دارد و در همه‌ی آن‌ها نقشی پیشگو دارد. کلاغ، پیک خدای صاعقه در میان مایاها است. نقش راهنما و روح حامی در میان آفریقایی سیاه، برای کلاغ گواهی شده است. کلاغ در ضمن نماد تنهایی است، یا بیش از آن نشانگر انزوای عمدی کسی است که تصمیم گرفته در جایی بالاتر زندگی کند. از سوی دیگر، کلاغ نشانه‌ی آرزو است. بدین ترتیب در اغلب باورها کلاغ به عنوان قهرمانی خورشیدی و اغلب به صورت خدا یا پیک خدا، و یا راهنما، و یا حتی راهنمای ارواح در سفر آخرشان ظاهر می‌شود، که در این حالت نقش هادی ارواح را دارد. او بی‌که گم شود در راز ظلمت‌ها نفوذ می‌کند. احتمالاً جنبه‌ی مثبت کلاغ به باورهای صحرانشینان، شکارگران و ماهی‌گیران وابسته است، در حالی که برای خشکه نشینان و کشاورزان کلاغ جنبه‌ای منفی دارد. (ر.ک: همان: ۵۸۱-۵۸۵)

«کلاغ» در ادب فارسی:

در فرهنگ‌های فارسی، میان کلاغ و زاغ تفاوتی ویژه قابل نشده‌اند و آن را معادل «غراب» عربی دانسته‌اند. فرهنگ معین، کلاغ را چنین توصیف می‌کند: پرنده‌ای از راسته‌ی سبکبالان و از دسته‌ی شاخی نوکان که دارای قدی متوسط «به جثه تقریباً یک مرغ خانگی» که دارای پره‌های سیاه می‌باشد و آن‌ها را کلاغ سیاه یا زاغ سیاه می‌نامند. (ر.ک: عبداللهی، ۱۳۸۱: ۸۱۵)

زاغ در ادبیات عرفانی:

در مثنوی، زاغ با توجه به ویژگی‌های طبیعی خود، غالباً در معانی منفی به کار رفته است. رنگ سیاه، زشتی، جناس آن با اصطلاح قرآنی «مازاغ» تناسب آن با زمستان، بهمن، صدای ناخوش، دفن هم نوع خود در برابر چشمان قابیل و در شمار یکی از پرندگان حضرت ابراهیم «ع» شمرده شدن او، دستمایه‌های گوناگونی در اختیار مولانا قرار داده است. تا این پرنده را در معانی نمادین گوناگون مورد استفاده قرار دهد. جزوی مصلحت بین و حاسد و منکر انسان‌های کامل شمرده است. براساس بیت زیر:

چونک ز اغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان پنهان شدند و تن زدند

(مولوی، ۱۳۷۶: ۴۰)

زاغ مظهر انسان‌های نالایق و مدعیانی شمرده شده است که به قدرت رسیده‌اند.

در واقع در این داستان آنچه مورد توجه مولانا قرار داشته، این است که انسان‌های ناقص و

عادی نیز تحت تأثیر تربیت انسان کامل، قدرت آن را دارند که کمال، پذیرند و صاحب همت شوند. در داستان مرغان حضرت ابراهیم، مولانا به روشنی، زاغ را نماد آرزوهای دست نیافتنی و طالبان عمر جاوید به شمار آورده «۵/۳۱» و سپس گفته است که زاغ با این آرزوهای خود قصد دارد تا هر چه بیش‌تر از مردار دنیا بهره مند شود و خود را غرق در پلیدی‌های آن سازد. (۵/۷۶۵) در عرفان و بالاخص در مثنوی، معانی نمادین زاغ فهرست وار به این قرار است:

مشبه به نوحه گران، زشت سیرتان دنیا پرست، مدعیان حقیقت، دانایی و عرفان، معنای عادی پرورش یافته‌ی انسان کامل، مظهر شومی، نفس و نفس پرستان، آرزوهای دست نیافتنی. (ر.ک: صرفی، ۱۳۸۶: ۵۳)

«کلاغ» در اشعار حمید مصدق:

در اشعار حمید مصدق «کلاغ» از پرندگان کم بسامد است. در همه اشعار او «کلاغ» ۳ بار تکرار شده و در همه‌ی موارد نماد پرنده‌ای شوم و بدیمن است که با آواز ناهنجار خود پیام آور خبرها و حوادث شوم و تلخ است. به طور کلی در اشعار شاعران فارسی گوی، زاغ و کلاغ در معنی منفی و بدیمنی، نمادینه شده اند و در بیش‌تر موارد با نمادهای مثبت پرندگانی چون بلبل و هما در تباین معنایی قرار می‌گیرند. «درباره‌ی دلیل نقش منفی نماد این دو پرنده شاید بتوان رنگ سیاه آن‌ها را که در فرهنگ نمادهای جهانی معادل مرگ، ضمیر نابهشیار، مالیخولیا است در نظر گرفت.» (گرین و همکاران، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

در فرهنگ اساطیر ایرانی کلاغ معادل با بخش تاریک و روشن جهان «دیو در برابر اهورامزدا است»، و همین را ملاک دلالت معنای شومی آن‌ها قرار داد. اما به هر حال این دو جانور، پیوسته با مفاهیم مرگ، خزان، سیاهی و فلاکت همراهند. (ر.ک: سلاجقه، ۱۳۹۰: ۱۳۵)

در شعر شاعران کلاسیک نیز به شومی و بدبینی این دو پرنده «زاغ و کلاغ» اشاره شده است برای مثال در دیوان صائب تبریزی اینچنین آمده است:

در هجوم زاغ جای خنده بر گل تنگ شد / زین سیاهی زود از این گلزار، بلبل می‌شود
(صائب، ۱۳۷۵: ج ۳: ۱۵۲)

مصدق در شعر ۲ از سروده‌های دفتر درفش کاویان برای بیان اوضاع و شرایط خفقان آور حاکم بر جامعه تصاویر متعددی را به کار برده است و از آواز ناهنجار و شوم کلاغان یاد کرده است: -کلاغان سیه / - این فوج پیش آهنگِ شامِ تار / فراز شهر با آواز ناهنجار / رسیدند آن زمان چون ابر ظلمت بار / زمین رخت عزای خویش می‌پوشید / زمان / -ته مانده‌های نور را در جام خاک خسته می‌نوشید / فرو افتاده در طشت افق خورشید / میان طشت خون خورشید می‌جوشید / سیاهی برگ و پر بگشود / پیچک وار / بر دار و در و دیوار / می‌پیچید / شبانگاهان به گلمیخ زمان / شولای شوم خویش می‌آویخت / و بر رخسار گیتی رنگ‌های قیرگون می‌ریخت. (مصدق، ۱۳۸۹: ۲۷ - ۲۸)

هم‌چنین در شعر «اندوه باغبان» از مجموعه اشعار دفتر «شیرسرخ» به این معنای نمادین از

کلاغ «زاغ» اشاره شده است، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد و در این شعر می‌بینیم زاغ در کنار خزان و فلاکت آمده است:

-پاییز! / آغاز این سروده‌ی حزن انگیز / تسلیم برگ در برابر بادی که می‌وزد / و باغ در سکوت شبی وهمناک، - آه / در زیر نور ماه / ماه پریده رنگ / بی برگ و بی گیاه / مرغان نغمه خوان همگی کوچ کرده اند / و بانگ زاغ / در تمامی باغ / و باغ / غرق داغ / و باغبان غمزده / تسلیم این طبیعت بی رحم، / کور، لال / قلبش پُر از ملال. (همان: ۶۴۳ - ۶۴۴)

هم‌چنین مصدق در شعر «بوسه‌ی سرد» از مجموعه اشعار دفتر «برای بیان استبداد و بیداد حاکم بر جامعه و نبود آزادی و مناسب نبودن اوضاع و شرایط روزگار خود از بسته بودن پنجره ها و درها، از نعره‌های موحش و قار و قار شوم غراب‌ها که باعث ایجاد اضطراب در دل‌ها شود یاد کرده است:

پیوسته درز پنجره‌ها کیپ بسته است / و پرده‌ی ضخیم / پوشانده است پنجره‌های اطلاق را / اما، / این ازدحام گرد و غبار / چون موج انفجار / بر چشم و گوش من یورشی دارند / لب بسته است پنجره - حتی در اتاق / کیپ بسته است / پنهان شدم چون شب پره لای کتاب‌ها / در متن قاب‌ها / این چهره‌های سنگی / ناخوانده میهمان - / چونان غراب‌ها / با لغزه‌های موحش و با قارقار شوم / افکنده اند در دل من اضطراب‌ها (همان: ۶۸۰ - ۶۸۱)

۲-۲-۳- «کرکس»:

در میان مایاها، کرکس سلطانی، که امعاء و احشاء را می‌خورد، نماد مرگ است. اما از آنجایی که کرکس، اجساد و کثافات را تغذیه می‌کند، می‌توان او را عامل باز زاینده‌ی نیروهای حیاتی به شمار آورد، زیرا نیروهای حیاتی پس از تجزیه‌ی اندام‌ها و فساد انواع ادامه می‌یابند، و به عبارت دیگر کرکس چون یک تصفیه‌گر یا تردست، از طریق تبدیل مرگ به زندگی، حلقه‌ی حیات دوباره را تضمین می‌کند.

کرکس در آفریقا و آمریکا نماد باروری و فراوانی در همه وجوه ثروت است، اعم از حیاتی، مادی یا معنوی. کرکس در سنت یونانی - رومی پرنده‌ای پیشگو است و یکی از پرندگان متعلق به آپولون است. زیرا از روی پرواز کرکس نیز، مانند قو، زغن یا کلاغ تطهیر می‌کردند. (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۵۴۲).

«کرکس» در اشعار حمید مصدق:

«کرکس» در اشعار حمید مصدق از پرندگانی است که از بسامد بالایی برخوردار است در همه اشعار او «کرکس» ۴ بار تکرار شده و در اغلب موارد در معنی نمادین به کار رفته است. در اشعار مصدق «کرکس» در ارتباط با مفاهیم منفی چون تباهی، مرگ استفاده شده و در برخی اشعار به نابودگرایی، ولع، حریص و رهنز بودن آن اشاره شده است. این نماد از «کرکس» در شعر «لبخند دره» از سروده‌های دفتر سال‌های صبوری دیده می‌شود مصدق در این شعر برای توصیف زمانه

نامساعد و خفقان و استبداد حاکم بر آن و سکوت ناشی از آن از «جغد» و «کرکس» که هر دو از پرندگان شوم هستند بهره گرفته است:

-و سکوتی سرد و صامت / در فضا گسترده سنگین بال / ناگهان پژواکِ «وای» مرد در دره
طنین افکند / جغد زد شیون / چرخ زد کرکس / دره زد لبخند (مصدق، ۱۳۸۹ : ۳۹۸)

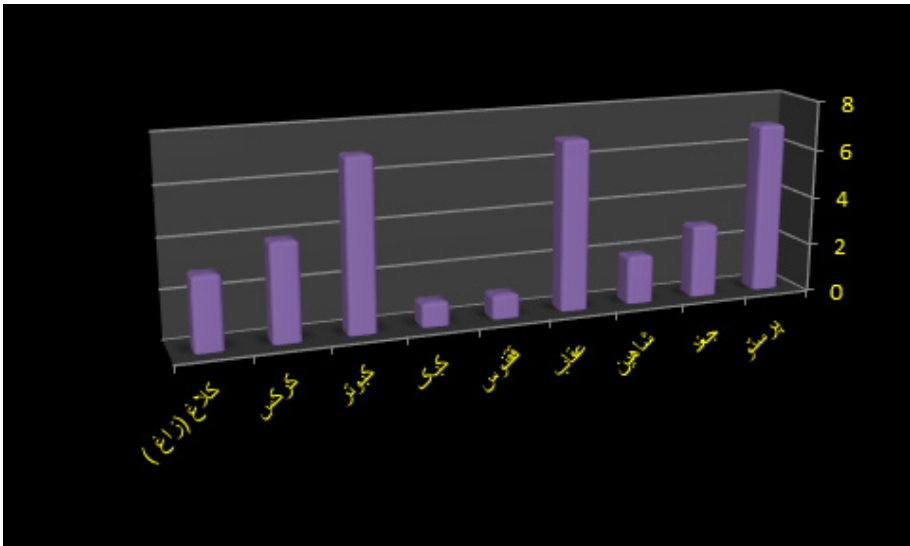
در شعر «کرکسانِ کویری» از مجموع اشعار دفتر «شیرسرخ» به مردار خواری کرکس و رهنز بودن آن اشاره شده و از آن‌ها به جانپان تعبیر شده است:

- و باز بی گمان / پرواز کرکسان / بر اوجِ آسمان / آیا عیشِ کدام عزیزی را / در این کویر تفته
فکندند / جانپان. (همان : ۶۲۵)

هم‌چنین در شعر «ستاره در برکه» از سروده‌های دفتر «شیرسرخ» این معنای نمادین از «کرکس» دیده می‌شود.

-در شبِ تیره / پشت تپه‌ی روشن / در میانِ کویر، در برهوت / نیمه‌ی تنِ نهان به توده‌ی
خاک / نیمه‌ی تکیه داده بر تپه / مانده در زیر آسمان / مبهوت ! / هر دمانش نصیبِ کرکس ها /
گودی چشم از نگاهِ تُهی / حفره-هایی از آسمان کاوند / جوید آن اختری که بختش نام / اخترش
کو، / که بیند این فرجام (همان : ۶۵۳ - ۶۵۴)

ردیف	اسامی پرندگان	بسامد در اشعار مصدق
۱	پرستو	۷
۲	جغد	۳
۳	شاهین	۲
۴	عقاب	۷
۵	ققنوس	۱
۶	کبک	۱
۷	کبوتر	۷
۸	کرکس	۴
۹	کلاغ «زاغ»	۳
	مجموع	۳۸



۳- نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت، مهم‌ترین معنای نمادین پرنده در اشعار حمید مصدق، معانی اجتماعی-سیاسی هستند. مثلاً بر اساس آنچه که بیان کردیم، پرستو نماد انسان‌های آزاد و رها است؛ یا جغد نماد انسان‌های انزوا طلب و گوشه‌گیر است که بر خرابه‌ها مسکن گزیده‌اند و به همین ترتیب، هر کدام از این ده پرنده نمودار قشری از اقشار مختلف جامعه است. به طور کلی می‌توان گفت پرندگان نمادهای سیاسی و اجتماعی جامعه هستند و نماد پرندگان در اشعار حمید مصدق، در فرهنگ قرآنی و اندیشه‌های عرفانی ریشه دارد. البته لازم به یادآوری است که در اشعار مصدق، پرندگان شوم و نحس نسبت به پرندگان سعد کم‌تر هستند و به تعبیری می‌توان به این نکته اشاره کرد که با وجود خفقان و استبداد حاکم بر جامعه عصر مصدق، او از رخت بربستن خفقان، استبداد و خفقان حاکم بر جامعه سخن می‌گوید و به عبارتی آن‌ها را بهیه‌تر شدن اوضاع و احوال حاکم بر جامعه امیدوار می‌سازد و سعی بر این دارد که تخم و ریشه محبت را در دل‌های مردم جامعه بکارد.

منابع

۱- قرآن کریم.

۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی. (۱۳۷۹). قم: موسسه انتشارات مشهور.

۳- افلاطون. (۱۳۶۲). پنج رساله افلاطون، ترجمه محمود صناعی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

۴- پور نامداریان، تقی. (۱۳۶۴). داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: موسسه مطالعات